امیرمؤمنان علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‏ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ‏ حَياةً طَيِّبَة» (نحل: 98).

ایجاد انگیزه

یکی از ابعاد مهم زندگی امیرالمؤمنین که برای همه‌ی درس است و ارزش هر کاری به همین بُعد اخلاقی برمی‌گردد، اخلاق در زندگی آن حضرت است.

 اخلاص، اکسیر است. اخلاص، راز و سرّ الهی است. اخلاص، عیار و ارزش عمل و اعتقادات انسان است. اخلاص؛ یعنی بی‌آلایشی، یعنی پاکی در عقیده و عمل و دعا، یعنی فقط خدا را مدنظر گرفتن و مدنظر داشتن. روایت نیز داریم خدا می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ‏ سِرٌّ مِنْ‏ أَسْرَارِي‏»؛ اخلاص یک رازی از رازهای من است، «اسْتَوْدَعْتُهُ‏ قَلْبَ‏ مَنْ‏ أَحْبَبْتُ‏ مِنْ عِبَادِي‏» (بحارالانوار، ج 67، ص 249؛ منیة المرید، ص 133) ؛ بنده‌ای را که خیلی دوست دارم و او مرا خیلی دوست دارد و رابطه‌اش با من خیلی صمیمی است ، این اخلاص و این سرّ و این راز را در وجودش قرار می‌دهم . لذا در روایت داریم که عمل با اخلاص کم است؛ چون دقیق و حساس است. امیرمؤمنان فرمود: «بِالْإِخْلَاصِ‏ تُرْفَعُ‏ الْأَعْمَال‏» ( غررالحکم، ح 2911)؛ عمل انسان‌ها با اخلاص بالا می‌رود. از صبح تا شب در این کره‌ی خاکی هر کسی یک کاری انجام می‌دهد، به فقرا کمک می‌شود، مجلس گرفته می‌شود، روضه گرفته می‌شود. به امور مردم رسیدگی می‌شود ، ده‌ها نماز جماعت ، برنامه‌های دینی و مذهبی برگزار می‌شود، در همین ماه رمضان صدها جلسه است، اما این‌ها با هم یکسان نیستند چون ارزش هر کدام از این‌ها به اخلاص آن‌هاست. لذا فرمود: اخلاص است که عامل بالا رفتن، رشد و ارتقاء عمل انسان را فراهم می‌کند. همچنین در حدیث دیگری امیرمؤمنان فرمود: «غَايَةُ الْإِخْلَاصِ‏ الْخَلَاص‏» (غررالحکم، ح 3915)؛ نجات و رهایی در پرتو اخلاص و انگیزه‌ی دینی در کار است.

متن و محتوا

اخلاص اختیاری

این آیه دلیل اخلاص را بیان می‌کند. سوره‌ی غافر آیه‌ی 65 می‌فرماید: « هُوَ الْحَيُّ‏»؛ خدا حیّ است؛ حیّ یعنی همیشگی . همه‌ی موجودات فناپذیرند ، همه‌ی موجودات یک پایان و فرجامی دارند ، بزرگترین شخصیت‌های عالم از دنیا رفته‌اند «إِنَّکَ مَیِّتٌ» ، خدا به پیغمبر می‌فرماید تو هم از دنیا می‌روی؛ «إِنَّهُمْ‏ مَيِّتُون» (زمر: 30). حتی فرشتگان مقرّب الهی می‌میرند اما آن که ماندگار محض است، «هُوَ الْحَيُّ‏»؛ اوست که زنده است. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»؛ هیچ موجودی جز او و هیچ معبودی جز او در عالم نیست. و هیچ موجودی جز او صلاحیت معبودیت و پرستش ندارد. این آیه چه‌قدر زیبا است! اول می‌گوید خدا زنده، ماندگار و جاودان است، بعد هم می‌گوید هیچ‌کس جز او معبود حقیقی نیست ؛ «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ». به دو دلیل ، ‌اولاً : او حیّ است و بقیه فرجام دارند؛ ثانیاً: او معبود واقعی است . می‌فرماید : «فَادْعُوهُ‏ مُخْلِصِينَ‏ لَهُ‏ الدِّينَ» حالا با اخلاص صدایش بزنید. این دو مورد نیز دلیل اخلاص است. زیرا شما برای چه کسی می‌خواهید این کار را انجام بدهید؟ برای هر نیرویی انجام بدهید حیّ دائم نیست. برای هر نیرویی بخواهید بندگی کنید، سزاوار بندگی نیست. پس به این دو دلیل «‏فَادْعُوهُ‏» پس او را عبادت کنید، «مُخْلِصِينَ‏ لَهُ‏ الدِّينَ». آخر آیه هم می‌فرماید: خدا را شکر کنید؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين». چه قدر این آیه زیبا است ! مقدمه و مؤخره و وسطش نتیجه‌گیری دارد.

اخلاص اضطراری

ما اخلاص اضطراری داریم ولی فایده‌ای ندارد. اخلاص اضطراری اخلاصی است که انسان فقط در گرفتاری خدا را می‌خواند . خدا در قرآن می‌فرماید: «فَإِذا رَكِبُوا فِي‏ الْفُلْكِ‏»، وقتی سوار کشتی می‌شوید و خطر غرق شدن پیش می‌آید، «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ‏» (عنکبوت: 65) ؛ خدا را با اخلاص می‌خوانید . امّا این اخلاص اضطراری است؛ مثل برق اضطراری که همیشه نیست همین که شارژش تمام شود، خاموش می‌شود. اخلاص اضطراری، موقّت و در شرایط ویژه است. قرآن کریم در مورد همین انسان می‌فرماید: وقتی به خشکی می‌رسد، خدا را فراموش می‌کند. ما دو نوع اخلاص داریم: 1- اخلاص اختیاری، 2- اخلاص اضطراری، در سوره‌ی غافر آیه 65 می‌فرماید: «فَادْعُوهُ‏ مُخْلِصِينَ» ؛ در همه حال خدا را با اخلاص بخوان. امّا در این آیه می‌فرماید: «وقتی می‌خواهند، غرق شوند خدا را از روی اخلاص می‌خوانند این هم مخلصین است، آن هم مخلصین است؛ امّا این مخلصین اضطراری است و آن مخلصین اختیاری. دومی اخلاصی است که بهانه‌اش نجات است و اولی اخلاصی است که سرّ و عیار است، عمل انسان را بالا می‌برد و ارزش می‌دهد، و ماندگار و همیشگی می‌کند. لذا قرآن هم در عقیده، هم در دعا و هم در عمل، توصیه به اخلاص می‌کند و می‌فرماید: یوسف مخلص بود، ابراهیم مخلص بود، موسی‌بن عمران مخلص بود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ‏ مِنْ‏ عِبادِنَا الْمُخْلَصِين‏» (یوسف: 24)؛ این‌ها از بنده‌های با اخلاص ما بودند. اخلاص یعنی انجام کار فقط به انگیزه‌ی الهی. اخلاص، یعنی انگیزه تصمیم گیری ها فقط خدا باشد و بس البته این خیلی مشکل است و خیلی هم دقیق و حساس است.

اخلاص حضرت موسی علیه السلام

زمانی که حضرت موسی برای دختران شعیب از چاه آب کشید، آب را همراهشان تا درب منزل آورد. دختران به پدرشان خبر دادند که جوان متدیّنی به ما کمک کرد. حضرت شعیب، حضرت موسی را خواست. وقت شام بود که گفت: «اجْلِسْ‏ يَا شَابٌ‏ فَتَعَشَّ»؛ جوان، بنشین با ما غذا بخور. موسی فکر کرد این غذا مزد آب کشیدنش است لذا به حضرت شعیب گفت: نه نمی‌خورم. حضرت شعیب گفت: «أَ لَسْتَ بِجَائِعٍ؟!؛ گرسنه نیستی؟ حضرت موسی گفت: اتفاقاً گرسنه هستم از صبح تا حال چیزی نخورده‌ام، ولی ما اهل بیتی هستیم که وقتی کاری را انجام می‌دهیم فقط برای خدا انجام می‌دهیم، من این کار را برای مزد و جایزه انجام نداده‌ام.

حضرت شعیب گفت: اتفاقاً من هم به خاطر آب کشیدنت نمی‌خواهم به تو غذا بدهم. ما نیز اهل‌بیتی هستیم که «نُقْرِي الضَّيْفَ وَ نُطْعِمُ‏ الطَّعَامَ»؛ سیره و روش ما این است که مهمان را تکریم می‌کنیم. اگر غریبه‌ای نیز درِ خانه‌ی من آمده بود و کاری هم برای ما نکرده بود، این شام را به او می‌دادم. این شام به خاطر مزد کار تو نیست. حضرت موسی گفت: حالا خیالم راحت شد. «فَجَلَسَ مُوسی یَأکُلُ» (بحارالانوار، ج 13، ص 20؛ القصص للجزائری، ص 231)؛ بعد موسی بر سر سفره‌ی حضرت شعیب نشست. این همان اخلاص است.

امیرمؤمنان علیه السلام محبوب‌ترین بنده‌ی خدا

اخلاص در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام موج می‌زند. اَنس بن مالک می‌گوید: اُمّ أیمن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذای خوبی پخته بود؛ مرغ بریانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کاش محبوب‌ترین و با اخلاص‌ترین بنده‌ی خدا بیاید و با من هم غذا بشود. انس بن مالک می‌گوید خیلی دلم می‌خواست او یکی از انصار باشد. دیدم در خانه را می زنند، در را که باز کردم علی‌بن ابی طالب علیه السلام بود که به گونه‌ای حضرت را برگرداندم تا شاید یکی از انصار بیاید. مجدداً بعد از لحظاتی دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام در می‌زنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متوجّه برگرداندن من شدند، فرمودند: اگر تا شب هم صبر کنی جز علی بر این در نمی‌آمد؛ چون اوست که محبوب خدا است. در جنگ خیبر هم حضرت رسول فرمودند: فردا پرچم را دست کسی می‌دهم که «يُحِبُ‏ اللَّهَ‏ وَ رَسُولَهُ»؛ خدا و رسول خدا را دوست دارد. «وَ يُحِبُّهُ‏ اللَّهُ‏ وَ رَسُولُهُ» (الکافی، ج 8، ص 349؛ بحارالانوار، ج 21، ص 2؛ الاقبال، ص 525)؛ خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌گوییم: علی جان! تو هم محبوب هستی و هم حبّ تو به خدا بی‌نظیر است.

دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام در دربار معاویه

همین اخلاص علی علیه السلام باعث شد، تا فراریان از عدالت علی و حتی بعضی از کسانی که در ظاهر در خط حضرت بودند، در دربار معاویه جمع گردند. وقتی خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید، چون رقیبش از صحنه خارج شده بود خیلی خوشحال شد. معاویه به دنبال خلافت بود، می‌خواست با جنگ خلافت را از حضرت امیر علیه السلام بگیرد که نشد. اما بعد از امام حسن علیه السلام با آن جریاناتی که پیش آمد بالاخره توانست خلافت را بگیرد و بیست سال بر گُرده‌ی جهان اسلام تاخت و به قول رشید رضا : باید اروپائیان مجسمه‌ی معاویه را طلا بگیرند و در وسط میدان‌های شهر بگذارند. این خدمتی که معاویه به دنیای اروپا و غرب کرد هیچ‌کس در تاریخ نکرده است. اگر معاویه نبود و مسلمانان یک پارچه بودند، مگر می‌توانستند به یک میلیارد مسلمان این‌گونه زور بگویند و حکومت بکنند؟! این اختلاف را معاویه راه انداخت. این زمینه‌سازی حکومت بنی‌امیه، که آن‌ها را بر گُرده‌ی مردم سوار کرد، و بعد بنی‌امیه زمینه‌ساز حکومت بنی‌عباس شدند. همه‌ی این‌ها باعث شد که اهل‌بیت از صحنه‌ی حکومت دور شوند. و مکتب‌های فقهی و نحله‌های اعتقادی حنیفه و مالکیه و... تراشیده شود و میدان عمل پیدا کنند.

با این شیوه، تفرقه بین مسلمانان افتاده است، (رشید رضا) می‌گوید با این خدمتی که معاویه به دنیای غرب کرده است، آن‌ها باید مجسمه‌ی او را طلا بگیرند زیرا معاویه با این اختلافات و جدا کردن مردم از درب خانه‌ی اهل‌بیت باعث تفاوت بین فرقه‌های مسلمانان شد. وقتی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به دربار معاویه رسید او تمام وزراء و شخصیت‌ها را دعوت کرد، لباس جشن پوشید و جشن گرفت. خواننده‌ای به نام ابوالاسود الدؤلی داشت او را صدا زد و گفت بیا آواز بخوان. این خواننده کمی فکر کرد و گفت: معاویه ایام جشن و شادی نیست. معاویه گفت: چه سروری از این بالاتر که خبر شهادت علی بن ابی‌طالب علیه السلام از کوفه به ما رسیده است، ما باید جشن بگیریم. ابوالاسود الدؤلی خیلی متأثر شد، گفت: خبر شهادت علی علیه السلام رسیده، من آواز نمی‌خوانم. هر کاری کردند نخواند. معاویه گفت: او را بزنید. مقداری او را زدند قبول کرد، گفت می‌خوانم. منظورم از بیان مطلب این جاست –بلند شد چهار بیت شعر خواند و مجلس را تبدیل به مجلس عزا کرد و با معانی اشعارش مجلس را به‌هم ریخت.

بعضی از اشعارش این است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَلَا أَبْلِغْ‏ مُعَاوِيَةَ بْنَ‏ حَرْبٍ‏ |  | فَلَا قَرَّتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَا |

یعنی معاویه خوشحال نباش، بر شهادت علی شادی نکن.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فَلَا وَ اللَّهِ لَا أَنْسَى عَلِيّاً |  | وَ حُسْنَ صَلَاتِهِ فِي الرَّاكِعِينَا |

والله، علی علیه السلام را با نمازهای طولانی‌اش فراموش نمی‌کنم. علی علیه السلام را با آن نمازهایی که در دل شب می‌خواند و آن سجده‌های طولانی‌اش فراموش نمی‌کنم. ما هر وقت دلمان برای نجواهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنگ می‌شد، می‌رفتیم و به نجواهای علی علیه السلام گوش می‌دادیم. نماز او نماز رسول الله بود، سیره‌ی او سیره‌ی پیامبر بود، دقت کنید یک کسی که در دربار معاویه است از علی علیه السلام چنین سخن می‌گوید.

عدی‌بن حاتم مدافع امیرمؤمنان علیه السلام

خیلی‌ها بودند که به دلایلی به شام می‌آمدند. عدی پسر حاتم و پدر حُجر است. سه پسرش در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند. یک پسرش هم به خاطر این‌که دایی او در جنگ صفین کشته شده بود به معاویه پیوست و از سپاه علی علیه السلام برگشت. در آن هنگام عدی‌بن حاتم گفت این پسر از اولاد من نیست، او را بکشید. پسری که به امیرالمؤمنین پشت کرده اولاد من نیست. وقتی به دربار معاویه آمد، معاویه خواست بر زخمش نمکی بپاشد گفت: پسرانت کجا هستند؟ پسران علی علیه السلام زنده‌اند امّا پسران تو به شهادت رسیده‌اند، علی علیه السلام به تو وفا نکرد باید بچه‌های خودش شهید می‌شدند. عدی‌بن حاتم گفت: معاویه، ساکت باش من به علی وفا نکردم که او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام اما او نیست. فوراً معاویه او را ساکت کرد و گفت: کمی از اوصاف آقایت برایم بگو. او شروع کرد از اوصاف امیرالمؤمنین، نماز، عبادت امیرالمؤمنین گفتن. آن‌ها این‌گونه بودند. (داستان راستان، داستان 113؛ پیغمبر و یاران، ج 4، ص 269).

فضائل امیرمؤمنان علیه السلام از زبان ابودرداء

مرحوم شیخ عباس قمی، در مفاتیح به مناسبت اعتراض به خرافه و خرافه‌گرایی و کسانی که آش أبودرداء درست می‌کنند، می‌گوید این خرافه است. خدا کند روزی این خرافات از میان جامعه‌ی ما ریشه کن شود. امروز در صحن حرم مطهر، آقای اطلاعیه‌ای دست من داد و گفت: آقا، این را یکی به من داده می‌گوید این دست خط امام زمان است. گفتم آقا، این‌ها دروغ است؛ انتساب دست خط امام زمان، تعیین وقت برای ظهور امام زمان، ادعای نیابت از طرف امام زمان، نیابت خاص، ادعای ملاقات همه دروغ است. البته ملاقات امام زمان ممکن است ولی هر کسی که به ملاقات حضرت رفته او دکان باز نکرده است. این دکان باز کردن‌ها، ادعا کردن‌ها، برای مردم تعیین تکلیف کردن‌ها این‌ها جایز نیست. این‌ها آسیب‌های مهدویت است. متأسفانه در بعضی مجلات هم دیدم این‌ها منعکس شده، خرافات در میان جامعه باعث زحمت است، خرافات باعث دوری از حقیقت است. بعضی جاها رسم است وقتی بیماری در خانه‌ی آن‌ها زیاد می‌شود می‌گویند آش ابودرداء را درست کنیم مریضی ریشه‌کن می‌شود، این حرف کاملاً بیهوده است. در این باره مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌نویسد: أبودرداء آدم سالمی نبوده، او از محبّین و علاقمندان و فدایی‌های معاویه است. اما همین أبودرداء یک روایت دارد که مرحوم حاج شیخ عباس در سفینة‌البحار به آن اشاره کرده است، شیخ عباس قمی می‌گوید ابودرداء این روایت را برای کسانی نقل می‌کند که خیلی از آن‌ها محب علی علیه السلام نیستند و خود او نیز بعداً به معاویه پیوست. ابودرداء می‌گوید: در نخلستان‌ها دیدم علی «کَالْخَشَبَةِ»؛ مثل چوب افتاده، بالای سرش آمدم، گفتم: « إِنَّا لِلَّهِ‏ وَ إِنَّا إِلَيْهِ‏ راجِعُونَ»، علی از دنیا رفت. آمدم درِ خانه‌ی حضرت زهرا سلام الله علیه خبر بدهم، اما حضرت فرمودند: نه، این‌گونه نیست او از خوف خدا در شب و در دل شب از حال می‌رود علی از دنیا نرفته، این خوف خداست که این‌طور در چهره‌ی او متجّی است. (بحارالانوار، ج 41، ص 11؛ المناقب، ج 2ع ص 124؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 156). این اخلاص امیرالمؤمنین است. یک شب جای پیغمبر می‌خوابد یک آیه نازل می‌شود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره: 207).

نشانه‌های اخلاص

سؤال: از کجا بفهمیم اخلاص داریم؟ اخلاص خوب است، ولی این کار سختی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسابقه‌ای گذاشت که اصحابش دو رکعت نماز بخوانند به گونه‌ای که فکرشان جایی نرود، خالصِ خالص، فقط برای خدا. همه غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام این مسابقه را باختند و نتوانستند. اما چه کسانی شرکت کننده بودند؟ سلمان، اباذر و افراد خاص. واقعاً اخلاص صد در صد مشکل است. پیامبر فرمود: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ‏ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ‏ يَنَابِيعُ‏ الْحِكْمَة» (بحارالانوار، ج 67، ص 242؛ عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 69)؛ هر کس چهل روز اخلاص بورزد خدا به او حکمت می‌دهد. حکمتی که خدا به داوود و لقمان داد؛ «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ‏ الْحِكْمَة» (لقمان: 12). خدا چشمه‌های حکمت را بر قلب و زبانش جاری می‌کند. من چند علامت اخلاص را برایتان بگویم، ببینید آدم با اخلاص چگونه است.

1. انتظار نداشتن مدح از سوی دیگران

پیامبر فرمود یک نشانه‌ی انسان با اخلاص این است: «إِنَ‏ لِكُلِ‏ حَقٍ‏ حَقِيقَةً»، هر چیزی علامت دارد؛ حق علامت دارد، باطل علامت دارد، صحیح علامت دارد، ناصحیح علامت دارد -«وَ مَا بَلَغَ‏ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْ‏ءٍ مِنْ عَمَلِ لِلَّه‏» (مستدرک، ج 1، ص 100؛ بحارالانوار، ج 69، ص 304؛ مشکاة الانوار، ص 11). یکی از علامت‌های اخلاص این است که شخص ناراحت شود تعریف او را بکنند، یا وقتی تعریف او را می‌کنند، یا مدح و ثنای او را می‌گویند باعث نشود که عُجب و غرور او را بگیرد. این یک علامت آدم با اخلاص است. به عبارت ساده‌تر وقتی انسان تشویق می‌شود خوشش می‌آید. بنابراین انتظار نداشته باشد از او تعریف کنند و مدحش را بگویند. به عبارت دیگر اخلاص در کسی است که به تعبیر امیرالمؤمنین، فرمود: «إِذَا زُكِّيَ‏ أَحَدٌ مِنْهُمْ‏ خَافَ‏ مِمَّا يُقَالُ‏ لَهُ» (نهج البلاغه، خطبه 193؛ بحارالانوار، ج 64، ص 315؛ مکارم الاخلاق، ص 475). همین که از او تعریف می‌کنند، او بترسد. عجب او را نگیرد. همیشه انتظار نداشته باشد دیگران او را مدح کنند؛ از نمازش، منبرش، کلاسش و کارش، اگر این‌ها برای خدا باشد انسان انتظار مدح دیگران را ندارد. گرچه مدح دیگران هم وظیفه است، انسان‌ها باید بیان تشکر کنند ولی انسان نباید باورش شود.

اخلاص امیرمؤمنان علیه السلام

در کتاب «الغارات» دیدم کسی به امیرالمؤمنین عرض کرد: آقا، تا کی صدقه می‌دهید؟ دائم پول‌هایتان را به مردم می‌دهید! حضرت فرمود: اگر بدانم یکی از آن‌ها واقعاً پذیرفته شده متوقف می‌شوم اما خبر ندارم که آیا قبول شده یا نشده است. این را اخلاص می‌گویند، وقتی امامی که همه‌ی زندگی‌اش اخلاص است چنین می‌گوید دیگر انسان‌ نباید باورش شود و برای خودش حساب باز کند.

اخلاص امام سجاد علیه السلام

جابربن عبدالله نزد امام سجاد آمد و گفت: یابن رسول الله، چرا این‌قدر عبادت می‌کنید؟ چرا این قدر بندگی می‌کنید؟ چرا خودتان را اذیت می‌کنید؟ آقا نوشته‌ای آوردند بعد فرمودند: ببین عبادت جدم امیرالمؤمنین چه‌قدر بوده است! چه کسی می‌تواند مثل جدم عبادت کند؟! این را اخلاص در عبادت می‌گویند. یعنی عزیزان اگر انفاق کردید وقتی تعریف شما را کردند، بگویید این چیزی نیست مردم بیشتر از این انفاق می‌کنند. اگر از نمازت، عبادتت، منبرت و قلمت تعریف کردند همین را بگو.

اخلاص آیه‌الله بروجردی

در حالات مرحوم آیه‌الله العظمی بروجرودی اعلی الله مقامه الشریف- که این مسجد به نام و یاد اوست- نقل شده که در بستر بیماری اشک می‌ریخت، می‌فرمود: دستم خالی است. گفتند: آقا، شما مسجد ساختید، مدرسه ساختید، طلبه تربیت کردید، در آلمان مسجد بنا کردید، کتاب نوشتید، این همه تلاش کردید. فرمود: «أَخْلِصِ‏ الْعَمَلَ‏ فَإِنَ‏ النَّاقِدَ بَصِير» (این جمله از وصایای لقمان به فرزندش می‌باشد. (بحارالانوار، ج 13، ص 431؛ الاختصاص، ص 341؛ القصص للجزائری، ص 329))؛ کثرت عمل مهم نیست، نمی‌دانم کدام از این‌ها را خداوند قبول می‌کند، کدام این‌ها با اخلاص است (مجله حوزه، ش 42، ص 190).

اخلاص حضرت امام

در حالات حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه دیدم که روزی آقا سید مصطفی، و آقازاده‌ی ایشان خدمت حضرت امام(ره) نشسته بودند که در حالی که بعضی از بزرگان هم بودند، آقازاده‌ی آقا سید مصطفی به پدرشان فرمودند: خوابی را که دیده‌ای نقل کن، و اصرار کردند. آقا سید مصطفی فرمودند: خواب دیدم در جلسه‌ای بودم که علما، اندیشمندان و فقها بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و شما را یعنی حضرت امام را در آغوش گرفت. وقتی آقا مصطفی این را نقل کرد، امام لبخندی زدند و فرمودند: آقا مصطفی، دیگر از این خواب‌ها نبین. این نشان دهنده‌ی این است که امام میدان نمی‌دهد او را مدح کنند. وقتی یکی از شخصیت‌ها که خدا رحمت‌شان کند، ایشان از دنیا رفته است، پیش امام شروع کرد به مدح و ثنا کردن حضرت امام (ره)، ایشان فرمود: می‌ترسم این اشعار را باور کنم. مؤمن ویژگی‌اش این است. از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آقا وقتی ما کاری انجام می‌دهیم از ما تعریف می‌کنند ما خوشمان می‌آید. امام فرمود: این عیب ندارد، این ریا نیست اما انتظار مدح داشتن بد است. قرآن هم می‌فرماید: «فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ‏» (نجم: 32)؛ خودتان را والا و بالا نبینید. شیطان به حضرت موسی علی نَبیِّنا و آله و علیه السلام عرض کرد، گفت: یکی از جاهایی که من بر انسان‌ها مسلط می‌شوم زمانی است که آن‌ها را عُجب می‌گیرد، بعد آن‌ها گناهانشان را فراموش می‌کنند و من راحت بر آن‌ها مسلط می‌شوم (الکافی، ج 2، ص 314؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 99؛ مستدرک، ج 1، ص 136). چون خلأ بین من و این‌ها پر می‌شود؛ و من راحت به این‌ها دست پیدا می‌کنم. این است که عُجب، خود بزرگ‌بینی، خودرأیی و خودبرتربینی یکی از مهم‌ترین آفات عبادت و اخلاص است.

1. یاد خداوند در مواقع حساس

یکی دیگر از نشانه‌های انسان‌های با اخلاص این است که در مواقع حساس از یاد خداوند غافل نمی‌شوند. که این صفت در زندگی امیرمؤمنان موج می‌زد.

هنگامی که عمر بن عبدود که با هزار سوار و مرد جنگی برابری داشت، در جنگ احزاب مبارز می‌طلبید هیچ یک از مسلمانان جرئت نداشتند پیش بروند تا این که علی علیه السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه‌ی رزم خواست. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این مرد عمربن عبدود است. امیرمؤمنان عرض کرد: من هم علی بن ابی‌طالب هستم.

وقتی امیرمؤمنان به میدان رفت و با او روبه‌رو شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : تمام اسلام با تمام کفر روبه‌رو شده است. از این جهت بود که درباره‌ی این مبارزه فرمودند: ضربت علی در جنگ خندق با ارزش‌تر از عبادت جن و انس است.

در چنین موقعیت حساس علی علیه السلام ، عمر را بر زمین زد و روی سینه‌اش نشست. صدای ضجه و فریاد مسلمانان بلند شد و پیوسته به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض می‌کردند: یا رسول الله! بفرمایید علی در کشتن عمر شتاب کند. پیامبر می‌فرمودند: او را به حال خود وابگذارید، او در کارش از دیگران داناتر است. هنگامی که سر عمر را جدا کرد و خدمت پیامبر آورد، آن جناب فرمودند: یا علی! چه شد که در جدا کردن سر عمرو مکث کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! هنگامی که او را بر زمین انداختم مرا ناسزا گفت و آب دهان به صورتم انداخت، من خشمناک شدم، ترسیدم اگر در حال خشم او را بکشم این عمل من به واسطه‌ی تسلی خاطرم صادر شده باشد، به همین دلیل ایستادم تا خشمم فرو نشست، آن گاه برای رضای خدا سرش را جدا کردم. (هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 206).

مولوی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از على‏ آموز اخلاص‏ عمل‏ |  | شير حق را دان مطهّر از دغل |
| در غزا (جنگ) بر پهلوانى دست يافت‏ |  | زود شمشيرى بر آورد و شتافت |
| او خدو (آب دهان) انداخت بر روى على‏ |  | افتخار هر نبىّ و هر ولى |
| در زمان انداخت شمشیر آن علی |  | کرد او اندر غزایش کاهی |
| گفت بر من تیغ تیز افراشتی |  | از چه افکندی مرا بگذاشتی |
| گفت امیرالمؤمنین با آن جوان |  | که به هنگام نبرد ای پهلوان |
| چون خدو انداختی بر روی من |  | نفس جنبید و تبه شد خوی من |
| نیمی بهر حق شد و نیمی هوا |  | شرک اندر کار حق نبود روا |

این اخلاص امیرمؤمنان است. در روایت دیگری پیامبر گرام اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ‏ فَأَرْبَعَةٌ». طبق این روایت انسان مخلص چهار نشانه دارد:

1. سلامت قلب

«یَسْلَمُ قَلْبُهُ»، یکی دیگر از نشانه‌های اخلاص سلامت قلب از ناپاکی‌هایی است مانند: شرک، کفر، کینه، حسد، افتراء، و غیره.

1. سلامت اعضا

«وَ یَسْلَمُ جَوَارِحُهُ»، یکی دیگر از نشانه‌های اخلاص گناه نکردن است. انسان مخلص گناه را از زندگی‌اش دور می‌کند.

1. خیر رساندن

«وَ بَذَلَ خَیْرَهُ»، انسان مخلص به دیگران خوبی و نیکی می‌کند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سَيِّدُ الْقَوْمِ‏ خَادِمُهُمْ» (من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 378). آقای قوم کسی است که به مردم خوبی و خدمت کند.

1. شر نرساندن

«وَ کَفَّ شَرَّه» (بحارالانوار، ج 1ع ص 121؛ تحف العقول، ص 21)، مورد آخر این که انسان مخلص به کسی ضرر نمی‌رساند.

گریز و روضه

در این شبهای آخر هر شب مهمان یکی از فرزندانش بود، شب نوزدهم روایت است مهمان دخترش ام کلثوم بود. برای افطار سفره را پهن کرد ، نان و نمک و شیر ، حضرت فرمود دخترم کجا دیدی بابای تو سر یک سفره دو نوع غذا بخورد، آمد نمک را بردارد ، فرمود شیر را بردار، چند لقمه ای نان و نمک خورد و مشغول نماز و عبادت شد. اما امشب انگار حال مولا فرق می کند، مدام به آسمان خیره می شود، اضطراب در چهره مولا نمایان است... ام کلثوم صدا زد بابا چرا حالت امشب پریشان است...

فرمود دخترم؛ من تمام عمر را در صحنه های کارزار و معرکه های سخت گذرانده ام. با پهلوانان و مبارزان بزرگ عرب مبارزه کردم، یک تنه به صف دشمن حمله می بردم. دشمن را به خاک و خون کشانده ام، اما امشب دیدار حق نزدیک است، بخدا قسم امشب همان شبی که به من وعده داده شده، بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید، نزدیک سحر مولا روانه مسجد شد. ام کلثوم از گفتار حضرت پریشان شد و صدا زد پس خوب است که تنها نروید ...

آقا فرمود اگه بلای زمینی باشد به تنهایی بر دفع آن قادرم، اما اگر قضای آسمانی و خواسته خدا باشه تسلیم آن هستم...

رفت به مسجد بالای ماذنه اذان صبح را گفت، آخرین اذانش... الله اکبر ...

ابن ملجم ملعون با شمشیر زهر آلود در مسجد خوابیده است. آقا امیرالمومنین از ماذنه پایین آمد و رفت مشغول نماز نافله شد... همچین که سر از سجده اول برداشت آن نانجیب ضربتی با شمشیر بر فرق آقا زد، ضربه به همان جایی خورد که در جنگ احزاب عمروبن عبدود ضربتی به سر آقا زده بود، اما این بار ضربه کاری تر بود، شمشیر زهرآلود بود، فرق امیر المومنین تا پیشانی شکافت و خون محاسن آقا را خضاب کرد...

آه یک وقت صدای امیرالمومنین بلند شد: بسم الله و بالله علی ملة رسول الله ... فُزتُ و ربَّ الکعبه ... بخدای کعبه قسم که رستگار شدم .....